**این جزوه صرفا جهت مباحثات روزانه است**

**باسمه تعالی**

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری **دوشنبه : 29/09/1395**

**13950929- اختصاص استثناء به روایات بی واسطه محمد بن احمد بن یحیی**

بحث در این بود که از عدم استثناء ابن ولید نسبت به وهب بن وهب ابوالبختری آیا می­توان وثاقت او را نتیجه گرفت یا نه؟ نسبت به وثاقت او استدلالی بیان شد که یک اشکال داشت به این صورت که استثناء موجود در کلام ابن ولید مربوط به مطلق ضعف راوی نیست بلکه ضعف از جهت خاصی ( تخلیط که یکی از مراتب ضعیفه غلو است ) اراده شده است. نتیجه این اشکال چنین خواهد بود که وهب بن وهب تخلیط نداشته اما از آن استفاده نمی­شود که او از ناحیه دیگری ضعیف نبوده است تا بتوانیم وثاقت او را اثبات نماییم. در جلسه گذشته از این اشکال جواب دادیم و گفتیم این استثناء به جهت ضعف راوی از جهت خاصی نیست بلکه ایشان مطلق روایات غیر معتبر را استثناء نموده­اند.

در این جلسه تقریب دیگری از جواب را عرض می­کنیم. عبارت شیخ طوسی; در فهرست چنین بود : **إلا ما کان فیه من تخلیط و هو (الذی یکون) طریقه محمد بن موسی الهمدانی أو یرویه عن رجل أو عن بعض أصحابنا...**[[1]](#footnote-1) . کلمه تخلیط به یکی از این دو معنا ممکن است آمده باشد 1- مراد از تخلیط حرفهای باطلی است که به جهت اشتمال آن بر مراتب خفیفه غلوّ، ضعف مضمون دارد 2- مراد از آن مطلق ضعف می­باشد. به نظر می­رسد هر دوی این معناها نسبت به این کلام شیخ; نادرست است. به دلیل اینکه اگر بگوییم تمام روایاتی که محمد بن احمد بن یحیی از این اشخاص نقل می­کند باطل است و یا تمام روایات مربوط به بحث غلوّ می­باشد، خلاف واقع خواهد بود چرا که ما می­دانیم این روایات خارجا اینگونه نیستند، چرا که اولا بسیاری از روایات محمد بن احمد بن یحیی از این اشخاص مشتمل بر مضامین غلوّ نیست و ثانیا اینکه بسیاری از این روایات **مفتی به** بوده و در فقه به آنها عمل شده­ است. شاهد روشن­ بر این سخن اینکه شیخ صدوق; از اکثر قریب به اتفاق این اشخاص روایت نقل نموده و اکثرا هم محمد بن احمد بن یحیی در طریق آن روایات وارد شده است؛ مثلا سهل بن زیاد ( که یکی از استثناء شده­هاست) که محمد بن احمد بن یحیی از او روایت نقل می­کند، شیخ صدوق; روایات او را در کتب خود نقل نموده است. بنده 20 روایت از محمد بن احمد بن یحیی از سهل بن زیاد در کتب مرحوم صدوق; از دو طریق ایشان دیده­ام. اگر همه روایات محمد بن احمد بن یحیی از سهل بن زیاد مطلقا و یا از جهت خاصی باطل باشد چرا صدوق; این روایات را در کتب خود جمع­آوری نموده است؟!! ایشان که روایتهای باطل را در کتب خود ذکر نمی­کند.

بنابراین معنای تخلیط هیچیک از آن دو معنا نیست. اگر هم بخواهیم یکی از آن دو معنا را نسبت به تخلیط بگیریم باید بگوییم این تخلیط تنها مربوط به محمد بن موسی الهمدانی است نه همه کسانی که

استثناء شده­اند. چرا که هیچیک از روایات محمد بن موسی الهمدانی چه از طریق محمد بن احمد بن یحیی و چه به صورت مطلق در کتاب صدوق; وارد نشده است. شیخِ صدوق; یعنی ابن ولید، نسبت به محمد بن موسی الهمدانی یک عنایت ویژه­ای داشته و کسی را به اندازه او تضعیف نکرده و او را جعّال می­دانسته است. شرح حال محمد بن موسی الهمدانی در رجال نجاشی چنین آمده است:

**أبو جعفر الهمدانی السمّان، ضعّفه القمّیون بالغلوّ، و کان ابن الولید یقول: إنّه کان یضع الحدیث، و اللّٰه أعلم.** [[2]](#footnote-2)

ابن ولید تعبیر **یضع الحدیث** را در مورد هیچکس به کار نبرده است. در فهرست، در ذیل ترجمه خالد بن عبد الله بن سدیر چنین آمده:

**له کتاب، ذکر أبو جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی عن محمد بن الحسن بن الولید أنه قال لا أرویه لأنه موضوع وضعه محمد بن موسی الهمدانی**[[3]](#footnote-3)**.**

در ذیل ترجمه زید نرسی و زید زرّاد این عبارت وارد شده است:

**لهما اصلان لم یروهما محمّد بن علیّ بن الحسین بن بابویه** ( مراد شیخ صدوق; است ) **و قال فی فهرسته لم یروهما محمّد بن الحسن بن الولید و کان یقول هما موضوعان و کذلک کتاب خالد بن عبد اللّه بن سدیر و کان یقول وضع هذه الأصول محمّد بن موسی الهمدانی**[[4]](#footnote-4)

این ارادت ویژه ابن ولید نسبت به محمد بن موسی الهمدانی وجود دارد و ممکن است که ایشان تمامی روایات محمد بن موسی الهمدانی را باطل و تخلیط بداند، لذا هر یک از آن دو معنایی که برای تخلیط عرض شد، نسبت به خصوص محمد بن موسی الهمدانی امکان دارد. اما نسبت به تمامی مستثنی­ها این معنا ممکن نیست چرا که ایشان نمی­تواند جمیع روایات آنها را باطل بداند چون فرض این است که **ما کان فیه تخلیط** بیان از روایات است، یعنی آنچه که محمد بن احمد بن یحیی از این افراد نقل نموده تخلیط است. اگر مراد از تخلیط، مطلق مخالف واقع و مطلق باطل و یا یک مخالف واقع خاص باشد، اینگونه روایات با روش شیخ صدوق; منافات دارد. به همین جهت به نظر می­رسد مراد از تخلیط، غیر حجت می­باشد، چرا که وجود روایات غیر حجت، از رواتی که ثقه نیستند و نقل آنها در کتب شیخ صدوق; اشکالی ندارد چون ممکن است روایتهای غیر حجت به دلایلی ( مانند مستحب بودن مدلول آنها و تسامح در ادله سنن ) در کتب معتبری همانند کتب شیخ صدوق; نقل شوند.

اینکه ابن ولید فرموده است: **لا ارویه** به این معناست که من روایتهای او را بنفسه نمی­آورم، و به عبارت دیگر روایت محمد بن احمد بن یحیی بنفسه برای اعتبار بخشیدن به روایت این افراد کافی نیست چرا که آنها ضعیف هستند، و همانطور که عرض کردم شیخ طوسی; در موارد متعددی که از این مستثنیات روایاتی نقل کرده به جای کلمه استثناء از کلمه **ضعیفٌ** استفاده نموده است کما این که ایشان از شیخ صدوق; نیز همین کلمه **ضعیفٌ** را نقل می­نماید. **ضعیفٌ** به این معناست که راوی ضعیف می­باشد و با ضعیف شدن راوی، روایت غیر معتبر خواهد بود.

**اختصاص استثناء به روایات بی واسطه محمد بن احمد بن یحیی**

از آنچه بیان گردید روشن می­گردد که کلمه **تخلیطٌ** یک نوع تجوز می­باشد که مراد از آن روایتهای غیر معتبر و مخالف واقع و غیر قابل استناد است. فلذا آنچه که استثناء شده است، روایتهای غیر معتبر می­باشد. اما کسانی را که ایشان استثناء نکرده­اند، ثقه خواهند بود. بنابراین اصل این مطلب و کبرای این استدلال صحیح می­باشد. لکن وهب بن وهب ابو البختری را نمی­توان با این راه توثیق نمود زیرا همانطور که در جلسه سابق بیان کردیم استثناء ابن ولید ناظر به روایات بلا واسطه محمد بن احمد بن یحیی از این اشخاص است نه روایات با واسطه.

**اشکال نقضی بر اختصاص استثناء به روایات بی واسطه**

بر اختصاص داشتن استثناء ابن ولید به روایات بی واسطه محمد بن احمد بن یحیی ممکن است نقضی وارد شود. به این صورت که در بین مستثنی­های ابن ولید دو نفر وجود دارد که قطعا محمد بن احمد بن یحیی از آنها بلا واسطه نقل نمی­کند و طبقه این دو نفر با محمد بن احمد بن یحیی فاصله دارد؛ یکی از آن دو نفر وهب بن منبّه است. سال توفی او مورد اختلاف بوده و بعضی آن را سال 110 و برخی 113 و بعضی نیز آن را 114 می­دانند[[5]](#footnote-5). لکن از سند روایتی از خصال بر می­آید که محمد بن احمد بن یحیی در سال 290 زنده بوده و بعد از دو و یا سه سال دیگر وفات نموده­ است. لذا می­بینیم که بین او و وهب بن منبه اختلاف زمانی بسیار زیادی وجود دارد که نمی­تواند از او بلا واسطه نقل روایت کند. شخص دیگر نیز الهیثم بن عدی است که تاریخ وفات او 206 و یا 207 می­باشدکه هم طبقه با حماد بن عیسی[[6]](#footnote-6) می­باشد. البته نام هیثم بن عدی در رجال نجاشی جزو مستثنیات نیامده لکن در فهرست شیخ طوسی; او نیز استثناء شده است[[7]](#footnote-7).

در مستثنیات ابن ولید برخی افراد نیز وجود دارند که ما نقل مستقیم محمد بن احمد بن یحیی را از آنها ندیده­ایم لکن ممکن است این اشکال نقضی به نحوی از آنها مرتفع شود، چرا که ما اصلا روایت محمد بن احمد بن یحیی از آنها را پیدا نکردیم لکن ممکن است در جای دیگری از او روایت کرده باشد. محمد بن احمد بن یحیی از برخی از اینها با واسطه نقل می­کند. این افراد را ما در اینجا بررسی می­کنیم:

یکی از آنها ابو علی نیشابوری است که دیده نشده محمد بن احمد بن یحیی از او نقل روایت کرده باشد، لکن این احتمال وجود دارد که محمد بن احمد از او نیز بلا واسطه نقل کرده باشد. از مستثنیات دیگر محمد بن علی ابی سمینه[[8]](#footnote-8) است که محمد بن احمد بن یحیی معمولا از او با واسطه نقل می­کند. لکن بنده در روایتی در خصال دیدم که محمد بن احمد از او بلا واسطه و با عنوان محمد بن علی الکوفی نقل روایت می­کند[[9]](#footnote-9)، که محمد بن علی الکوفی همان محمد بن علی ابی سمینه می­باشد لذا این شخص نیز نمی­تواند به عنوان نقض قرار بگیرد. مستثنای دیگر محمد بن علی همدانی است که احتمال دارد همان ابی سمینه باشد که در روایتی از خصال از او نقل شده است لذا باز هم نمی تواند نقض باشد. یکی دیگر از مستثنیات عبد الله بن محمد شامی است که تنها در یک روایت کتاب الامامة و التبصره از او مستقیما نقل حدیث شده است[[10]](#footnote-10).

اما آنهایی که محمد بن احمد بن یحیی هیچ وقت از آنها روایت مستقیم نقل نکرده است به این شرح می­باشد: 1- احمد بن بشی رقّی؛ که در کتاب تهذیب یک روایت باواسطه از او وجود دارد ( عَنْهُ [ محمد بن احمد بن یحیی ]عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ بَشِیرٍ الرَّقِّی‏[[11]](#footnote-11)) 2- محمد بن عبد الله بن مهران؛ که چند مورد روایت با واسطه از او نقل شده است [[12]](#footnote-12). 3- ممویه بن معروف[[13]](#footnote-13)؛ بنده اصلا ممویه بن معروف را در جایی ندیده­ام و این احتمال وجود دارد که این کلمه تلفظ محلی محمد باشد که در این صورت باید گفت محمد بن احمد بن یحیی در چند جا از محمد بن معروف روایت نقل کرده است. مثلا محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن معروف در عیون اخبار الرضا جلد 2 صفحه 84 حدیث 24 [[14]](#footnote-14)، و یا در علل الشرایع جلد 2 صفحه 374[[15]](#footnote-15) از او روایت می کند.

**علی ای حال** ممکن است محمد بن احمد بن یحیی از این افراد اخیر نیز بلا واسطه نقل روایت کرده باشد ، لذا نقض اساسی به سبب هیثم بن عدی و وهب بن منبّه می­باشد. با توجه به این نقض گفته می­شود استثناء به افراد بی واسطه اختصاص ندارد بلکه افراد با واسطه را هم شامل می­شود.

**جواب از اشکال نقضی**

اولا اگر استثناء اعم از با واسطه و بی واسطه باشد چرا از میان آن همه افراد با واسطه تنها این دو نفر ذکر شده است ؟!! یعنی آیا درصد بالایی از راویان بی واسطه ضعیف هستند اما در مقابل درصد راویان با واسطه ضعیف بسیار ناچیزی می­باشد؟!! مثلا فرض کنید تمامی افرادی که محمد بن احمد بن یحیی چه با واسطه و چه بی واسطه از آنها نقل حدیث می­کند 500 نفر باشند که از این 500 نفر 50 نفرشان مستقیم و 450 نفر غیر مستقیم است. حال آیا می­توان گفت که از میان آن 50 نفر بیست نفرشان( 40 درصد ) ضعیف اما در مقابل از آن چهارصد و پنجاه نفر تنها دو نفر ( تقریبا نیم درصد ) ضعیف ­باشند؟!! این کلام غریب است.ثانیا ظهور کلمه **روی**، روایت مستقیم است نه با واسطه.

با توجه به این دو نکته، بنده گمان می­کنم که در اینجا نکته­ای وجود دارد. آن نکته این است که هیثم بن عدی و وهب بن منبّه هر دو مورخ و تاریخ نگار هستند. وهب بن منبه یکی از کسانیست که بسیاری از اسرائیلیات از او نقل شده است[[16]](#footnote-16). این احتمال وجود دارد که در برخی موارد محمد بن احمد بن یحیی از این دو شخص به صورت مستقیم و بدون سند نقل حدیث کرده باشد. چرا که نقل از افراد این چنینی نیاز چندانی به سلسله سند ندارد[[17]](#footnote-17). بنابراین می­توان گفت استثناء ابن ولید نسبت به افرادی است که محمد بن احمد بن یحیی در ابتدای سند خود نام آنها را بیان کرده است. یعنی برخی از این افراد که در ابتدای سند او بوده­اند شیخِ محمد بن احمد بن یحیی بوده­اند اما برخی دیگر شیخِ روایت او نبوده بلکه صاحب کتاب بوده­اند و محمد بن احمد از کتاب آنها و بدون سند نقل نموده است.

بنابراین این احتمال قوی وجود دارد که استثناء هیثم بن عدی و وهب بن منبّه به این دلیل بوده که آنها در ابتدای سند واقع شده­­اند و مستثنی تمام کسانی هستند که در ابتدای سند محمد بن احمد بن یحیی واقع

شده­اند. پس، از آنجا که وهب بن وهب ابو البختری در ابتدای هیچیک از اسناد محمد بن احمد بن یحیی واقع نشده، لذا استثناء نیز نمی­شود، یعنی استثنای ابن ولید نمی­تواند دلالت بر وثاقت وهب بن وهب ابو البختری داشته باشد چرا که ابن ولید از اساس او را بررسی ننموده است.

محصل عرض ما این است که استثناء مربوط به مواردی است که ابتدای سند محمد بن احمد بن یحیی واقع شده نه اینکه استثناء مربوط به جمیع سلسله سند باشد. بنابراین این استثناء نمی­تواند دلیل بر این باشد که تمامی کسانی که در سند محمد بن احمد بن یحیی واقع شده­اند ( ولو با واسطه ) در صورت عدم استثناء ثقه می­باشند.

سؤال: با توجه به اینکه محمد بن احمد بن یحیی پنجاه شیخ مستقیم داشته است، اینکه ابن ولید از این پنجاه شیخ ، سی نفر آنها را استثناء می­کند ، غریب نیست ؟ پاسخ: تعداد روایات این سی نفر در مقابل آن بیست نفر خیلی کم است و مشایخ اصلی محمد بن احمد بن یحیی این سی نفر نبوده است. بیشترین روایتی که از این مستثنی­ها نقل شده مربوط به سهل بن زیاد است که مجموعا سی و یا چهل روایت از او نقل شده است، اما این تعداد روایت در مقابل روایات بسیار زیادی که او از ابراهیم بن هاشم و یا احمد بن محمد بن عیسی و ... نقل می­کند بسیار اندک است. شاید مجموع روایت­های استثناء شده نسبت به کل روایات دو و یا سه درصد بیشتر نباشد.

**ان قلت**: موارد استثناء، مواردی بوده که ضعفش برای ابن ولید ثابت شده اما ممکن است افراد دیگر ثابت الضعف نباشند کما این که ممکن است ثابت الوثاقه نیز نبوده بلکه مجهول الحال باشند. بنابراین چنین استفاده نمی­شود که استثنا نشده­ها ثابت الوثاقه هستند. **قلت** : از سبک و نحوه استثناء روشن می­گردد که ایشان موارد مجهول الحال را هم استثنا می­کند زیرا عباراتی مانند **فی کتابٍ**، **بعض اصحابنا**، **روی** و ... نشان دهنده این نکته است که ایشان در مقام بیان ثابت الضعف­ها نیستند.

**بازگشت به اصل مساله**

ما نسبت به اصل مساله گفتیم که دو و یا سه روایت در مقام وجود دارد؛ نسبت به روایت **رفع القلم** گفته شد که مراد از آن قلم کتابت سیئات است و تمام احکامی که به جهت سیئه بودن سیئه، بر عمل صبی بار می­شوند ( چه آن احکام اخروی باشد مثل عقاب اخروی چه دنیوی باشد مثل کفاره و... ) برداشته می­گردند. حال باید بحث کنیم که آیا ممنوعیت ارث قاتل از این سنخ احکام است یا نه؟ روایت دوم روایت **عمد الصبی و خطأه واحد** بود که ما دلالتش را تام ندانستیم و گفته شد که اگر این روایت به باب جنایات اختصاص نداشته باشد باز هم شامل غیر باب جنایات نیست چرا که لا اقل آن این است که این روایت ظهور در تعمیم ندارد و نمی­توان در باب غیر جنایات به این حدیث تمسک کرد. اما روایت ابی البختری هم از جهت

سندی نا تمام بود و هم از جهت دلالتی هم مطلب جدیدی از آن استفاده نمی­شد و هر بخش از آن روایت مربوط به یک باب بود.

بحث ما در اینجا این است که اولا آیا روایت **رفع القلم** در مساله ما جریان دارد یا نه؟ و ثانیا با غض نظر از **رفع القلم** آیا در صورتی که قاتل صبی و یا مجنون و یا نائم باشد از ارث محروم می­شوند یا نه ؟ این بحث در زمانهای خیلی قدیم مطرح بوده است ولی منابع زیادی به آن نپرداخته­اند. اصل این بحث از فضل بن شاذان می­­باشد که مرحوم کلینی; در کافی و صدوق; در فقیه عبارت فضل بن شاذان را نقل نموده­اند که ایشان قائل شده­اند که صبی و مجنون و لو آنکه قاتل باشند از مقتول به ارث می­برند. بعد از ایشان ابن عقیل; متعرض این مساله شده است و علامه; در مختلف عبارات ایشان را بیان می­نماید که شبیه به عبارت فضل بن شاذان می­باشد. لکن این بحث بعد از این بزرگواران در کتب اصحاب بیان نشده است تا اینکه علامه; در قواعد و تحریر ( که دو فتوای مخالف هم ایشان در این دو کتاب دارد ) به این مساله پرداخته است. بعد از علامه; نیز شهید اول; در دروس و غایه المراد این مساله را دارد ولی ایشان فتوا نداده و تنها اقوال فضل بن شاذان و ابن عقیل و علامه را نقل می­نماید. در کشف اللثام نیز بحث مختصری در این رابطه انجام شده است. تنها کسی که بحث قابل توجهی در این زمینه دارد، مرحوم صاحب مفتاح الکرامه; است که در رابطه با کلمات قوم توضیحاتی داده است. در جواهر نیز این بحث مختصرا انجام گرفته و متاخرین نیز به این بحث اشاره­ای نموده­اند. نکته قابل توجه اینکه برخی قاتل خطایی را مطلقا از ارث محروم می­دانند ولی با این حال صبی و مجنون و لو آنکه عمدا مرتکب قتل شود را وارث می­دانند. اما از طرفی برخی فقهاء تفصیل داده­اند و صبی و مجنون را محروم از ارث دانسته­ اما نائم را محروم از ارث نمی­دانند. تفصیل این کلمات در جلسه بعد بررسی خواهد شد.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

محققین گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه)https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

1. فهرست‏الطوسي ص : 410 [↑](#footnote-ref-1)
2. رجال‏النجاشي ص : 338 [↑](#footnote-ref-2)
3. فهرست‏الطوسي ص : 174 [↑](#footnote-ref-3)
4. فهرست‏الطوسي ص : 201 [↑](#footnote-ref-4)
5. این اختلاف اقوال رد کتاب مدینة دمشق بیان شده است. [↑](#footnote-ref-5)
6. حماد بن عیسی که جزو معمرین بوده در سال 207 یا 208 از دنیا رفته است. [↑](#footnote-ref-6)
7. إلا ما كان فيه من تخليط و هو (الذي يكون) طريقه محمد بن موسى الهمداني أو يرويه عن رجل أو عن بعض أصحابنا أو يقول: و روي أو يرويه عن محمد بن يحيى المعادي أو عن أبي عبد الله الرازي الجاموراني أو عن السياري أو يرويه عن يوسف بن السخت أو عن وهب بن منبه أو عن أبي علي النيشابوري أو أبي يحيى الواسطي أو محمد بن علي الصيرفي أو يقول: وجدت في كتاب و لم أروه أو عن محمد بن عيسى بن عبيد بإسناد منقطع يتفرد به أو عن الهيثم بن عدي أو عن سهل بن زياد الآدمي أو عن أحمد بن هلال أو عن محمد بن علي الهمداني أو عن عبد الله بن محمد الشامي أو عن عبد الله بن أحمد الرازي أو عن أحمد بن الحسين بن سعيد أو عن أحمد بن بشر الرقي أو عن محمد بن هارون أو عن معاوية بن معروف أو عن محمد بن عبد الله بن مهران أو ينفرد به الحسن بن الحسين اللؤلؤي أو جعفر بن محمد الكوفي أو جعفر بن محمد بن مالك أو يوسف بن الحارث أو عبد الله بن محمد الدمشقي. فهرست‏الطوسي ص : 411 [↑](#footnote-ref-7)
8. محمد بن علي الصيرفي الكوفي يكنى أبا سمينه فهرست‏الطوسي ص : 412 [↑](#footnote-ref-8)
9. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ‏ عَلِيٍ‏ الْكُوفِيِ‏ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَلَّامٍ التَّمِيمِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع .... الخصال ؛ ج‏2 ؛ ص448 [↑](#footnote-ref-9)
10. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ‏ بْنِ‏ مُحَمَّدٍ الشَّامِيِ‏، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ مَوْلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِ‏ عَنْ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ الزَّيْدِيِّ، قَال‏.... الإمامة و التبصرة من الحيرة ؛ النص ؛ ص77 [↑](#footnote-ref-10)
11. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏7 ؛ ص364 [↑](#footnote-ref-11)
12. مانند این روایت : مُحَمَّدُ بْنُ‏ أَحْمَدَ بْنِ‏ يَحْيَى‏ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ‏ بْنِ‏ مِهْرَانَ‏ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَال‏..... تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏10 ؛ ص23 [↑](#footnote-ref-12)
13. كان محمد بن الحسن بن الوليد يستثني من رواية محمد بن أحمد بن يحيى ما رواه عن محمد بن موسى الهمداني ... عن ممويه بن معروف‏ رجال‏النجاشي ص : 348 [↑](#footnote-ref-13)
14. حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ‏ أَحْمَدَ بْنِ‏ يَحْيَى‏ بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ‏ مَعْرُوفٍ‏ عَنْ أَخِيهِ عُمَرَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُيَيْنَة عيون أخبار الرضا عليه السلام ؛ ج‏2 ؛ ص84 [↑](#footnote-ref-14)
15. حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ‏ أَحْمَدَ بْنِ‏ يَحْيَى‏ بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ‏ مَعْرُوفٍ‏ عَنْ أَخِيهِ عُمَرَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَال‏... علل الشرائع ؛ ج‏2 ؛ ص452 [↑](#footnote-ref-15)
16. اسرائیلیات به معنای مطالب باطل نیست بلکه اسرائیلیات به مطالبی گفته می­شود که در کتب قدیمی که به نام کتب مقدس مطرح بوده و منتسب به اهل کتاب بوده­اند، وجود داشته است. برخی افراد همانند کعب الاحبار و عبد الله بن سلام و ... با اهل کتاب مرتبط بودند و لذا مطالب آنها را در فرهنگ اسلامی وارد کرده­اند. وهب بن منبه یکی از این افراد است. در برخی موارد در توصیف این افراد گفته می­شده : کان قارئا للکتب که مراد از آن همان کتابهای قدیمی می­باشد. در شرح حال وهب بن منبه وارد شده که او از اسرائیلیات نقل می­کرده است مثلا گفته کان من حکمة آل داود فلان، و یا تاریخ انبیاء بیان نموده است. در تکمیل مباحث عرض می­شود که بنده نام وهب بن منبه تنها در یک روایت محمد بن احمد دیدم که در آنجا هم واسطه دارد و سند متصل نمی­باشد. آن روایت چنین است : و بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ قَالَ: وُجِدَ فِي‏ زَمَنِ‏ وَهْبِ‏ بْنِ‏ مُنَبِّهٍ‏ حَجَرٌ فِيهِ‏ كِتَابَةٌ بِغَيْرِ الْعَرَبِيَّةِ فَطُلِبَ مَنْ يَقْرَأُهُ فَلَمْ يُوجَدْ حَتَّى أُتِيَ بِهِ ابْنَ مُنَبِّهٍ وَ كَانَ صَاحِبَ كُتُبٍ ( مراد این است که او به زبانهای دیگر نیز آشنایی داشته است ) فَقَرَأَهُ فَإِذَا فِيهِ يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ رَأَيْتَ قِصَرَ مَا بَقِيَ مِنْ أَجَلِكَ لَزَهِدْتَ فِي طُولِ مَا تَرْجُو مِنْ أَمَلِكَ وَ لَقَلَّ حِرْصُكَ وَ طَلَبُكَ وَ رَغِبْتَ فِي الزِّيَادَةِ فِي عَمَلِكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تَلْقَى يَوْمَكَ لَوْ قَدْ زَلَّتْ قَدَمُكَ فَلَا أَنْتَ إِلَى أَهْلِكَ بِرَاجِعٍ وَ لَا فِي عَمَلِكَ بِزَائِدٍ فَاعْمَلْ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَبْلَ الْحَسْرَةِ وَ النَّدَامَةِ. علل الشرائع ؛ ج‏2 ؛ ص466 و این طبیعی­ست که محمد بن احمد بن یحیی بخواهد روایاتی اینچنین را مستقیما از وهب بن منبه نقل کند. [↑](#footnote-ref-16)
17. هر چند برخی افراد مانند شیخ صدوق; مقید بوده­اند که از اینگونه افراد نیز با سند نقل روایت نمایند، هر چند نبودن سند نیز لطمه به جایی نمی­زند. [↑](#footnote-ref-17)